



دانش گوی

شماره اول ، دیماه نود و نه

صدای تپش های قلبیت را نفس بکش

یکی بود، یکی نبود . فروغ چشمانت . ما چتر نداشتیم
چهارراه مراحل . کلاس داری نوین . گریزی بر سند تحول
داد میهن . صاحب بامداد . معرفی کتاب . لنز شما

سوره الکحل الکلب

مشخصات

گاهنامه ی دانشگاه فرهنگیان
بهبان ، سال اول ، شماره اول ، دیماه ۹۹
صاحب امتیاز:
بسیج دانشجویی دانشگاه آیت الله وحید بهبهانی
مدیر مسئول :
انیس روتخلی
سردبیر:
زهرا عسکری
هیئت تحریریه:
فاطمه پورگیر ، زهرا خاکی ، ندا معتمدی
زهرا دارابیان ، زهرا عسکری ، فروغ جعفری
صفحه آرایی :
فرزین پوردیان
ویراستار:
انیس روتخلی

فهرست

۲	سخن مدیر مسئول
۲	سخن سردبیر
۳	یکی بود، یکی نبود
۴	فروغ چشمانت
۵	ما چتر نداشتیم
۶	چهارراه مراحل
۷	کلاس داری نوین
۹	گریزی بر سند تحول
۱۱	داد میهن
۱۲	صاحب بامداد
۱۳	معرفی کتاب
۱۴	لنز شما





سخن مدیر مسئول

بسم الله الرحمن الرحيم

به لطف و عنایت پروردگار و همکاری دوستان اولین شماره نشریه "دانشگو" منتشر شد.

عن قریب دریافتیم که چون ما کم نیستند دوستان و آشنایانی از قدیم که آموزش، نه رشته تحصیلیشان، بلکه دغدغه ای بوده است برایشان.

پس بر آن شدیم که در این راه با هم اندیشی شما به تحریر درآوریم، هرآنچه را که باید در این راه صعب اما شیرین آموخت...

در این مسئولیت بر خود واجب می دانم، از همه اعضای محترم هیأت تحریریه و نیز دیگر دست اندرکاران، عزیزانی که به هرنحو در انتشار این گاهنامه، گامی هرچند کوتاه برداشته اند صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

از کلیه صاحب نظران، دانشجو معلمان و اساتید محترم دعوت به عمل می آوریم که با این نشریه همکاری بفرمایند و با پیشنهادات سازنده خود ما را در هرچه بهتر شدن کیفیت نشریه یاری دهند.

با سپاس بیکران

انیس روتخلی

سخن سردبیر

نمی شود زمستان باشد و تو، سردت نشود؛ یا تابستان بیاید و تو گرما را احساس نکنی.

بخواهم ملموس تر بگویم، وقتی به آتش دست میزنی، چیزی که بدیهی است سوختن دست توست. بدیهیات طبیعت با بی زبانی به ما می گویند، این شما نیستید که بر من حکومت می کنید، من آمر به شما هستم و شما عامل به من.

تا کنون به این فکر کرده اید که چه چیزهای بی شماری هستند که آمر به ما می آیند و ما بی خبر از همه جا، عامل به آنها؟ و من چقد گریزانم از عامل به آمر بودن.

تنها راه گریز از هر چیز نوشتن است، نوشتن و به خط کردن کلمات و عباراتی که احوال درونی ات را به گوش هایی می رسانند که شنوا هستند و به چشمانی که بینا.

پس بنویسید، خیال کنید، رویا پردازید و باز هم بنویسید.

دنیا کوتاه تر از آن است که جدی اش بگیریم.

زهرا اسکری



یکی بود یکی نبود...

شما میخواستین برای ما قصه بگین که بریم تو رویاها
اصلا هدفتون این بود که ما بریم تو رویا
تو خواب

ولی ما هیچ وقت بیدار نشدیم.

تو زندگی ما هیچ وقت سفید برفی و زیبای خفته
با بوسه ی معشوقه شون دوباره زنده نمیشن. از اون
طرف هیچ وقت سیندرلایی نمیشیم که لنگه کفش
بلوری به پاش کنه و از زندگی ای کوزت مانند برسه
به همسر شاهزاده.

نمیگم همه چی تخیله

منکرش نمیشم ولی میدونم که از خودمون بیخود
شدیم.

همه چی تو زندگی ما افسانه ایه. یعنی بیشترش افسانه
است. حتی اگه مثل "بل" یه دختر از دهکده باشیم باز
هم درگیر یه دیو میشیم که هیچ وقت درکش نمیکنیم
می بینیم ظاهرش خوب نیست میگیم نگران نباش این
فقط ظاهرشه ولی کسی نمیدونه که باطنش صد درجه
بدتره.

چند شب پیش دختر بچه ای رو دیدم که به پدرش
می گفت برام قصه بگو.

بهش گفتم اگه قصه ی منو تعریف کنی خیلی بهتره...

خیلی بهتره از اینکه افسانه ای رو براش تعریف کنی
که دچار اون بشه.

بهش بگو شاهزاده ی اسب سواری که از درودست ها
میاد برای تو مردی با پای برهنه در کوچه های بارونیه
به او بفهمان که تخیل خوب است اما دچار آن شدن
جنون.

جنون نه از نوع عشق...

برگشتن ما از این رویاها جنون می خواهد و مزد این
برگشتن هم "خون"

ما نه مثل کوه محکم هستیم و نه مثل رود جاری
عاشق کسی هستیم که خود معشوقه ی دیگری دارد.
حتی دیونه و عاقل رو هم از هم تشخیص نمیدیم.
به قول حسین پناهی که میگفت:

دیونه کیه؟

عاقل کیه؟

جونور کامل کیه؟

چون تو دنیا نیستیم.

چون غرقیم.

چه در گذشته ای که تباه شد.

چه در حالی که وجود ندارد و چه در آینده ای که
نمی دانم.

گاهی این "نمیدانم ها" هزار کلمه را شامل می شوند.

یکی بود یکی نبود... زیر گنبد کبود هیچکس نبود

به جز خدای مهربون...

ولی تو داستان تخیلی ما چند نفر دیگه هم بودن.

همیشه برای دخترک پادشاهی بود. برای سیندرلا

شاهزاده و برای بل هم "دیو"





ما چتر نداشتیم

می‌دونی چیه نَن جون؟

شوما اشک ما رِ ندیدی.

ما عینهو ماهی تو آبِ رود شنا می کردیم.

عینهو نهنگ دیوونه که حالش توپه، کیفش کوکه،

دلبر شو هست،

می خندیدیم.

شما اشک ما رِ ندیدی،

تعارف اومد نیومد داره. آرزو هم اومد

نیومد داره،

ما آرزو کردیم و برآورده

شد.

خیالت این زمین لرزه

دیشبی چی بود؟

همه جا رو لرزود، هیشکی،

کَکش هم نگزید.

شوما میگی زمین لرزه

کجااا بود ننه.

آره زمین لرزه نبود،

دل لرزه بود.

دلِ بی صاحب ما بود که هی

می لرزه و کسی نمبینه،

نمی فهمه، کر و کور و لال میشن همه،

زمین لرزه با دل لرزه کُلی توفیر داره.

زمین لرزه میلرزونه خونه رو، تُنگ ماهیا رو،

آوار میشه همه چی رو سرمون و بلکه هم زنده موندیم.

دل لرزه ولی میلرزونه دل و جیگر و مغز و دست و

استخون و همه چیو.

آره دل لرزه شده بود، اونم همش سر یه آرزو...

مام یه روز خواستیم آرزو کنیم،

سرمون رو رسوندیم به لب رود، رو کردیم و به آسمون

و گفتیم دِ اس کریم،

ما رو ماهی تُنگی کن، کوچیک شیم، ریز شیم،

بریم تو تُنگ وِرِ دلِ دلبر.

دلمون خشک شد تو این رودخونه.

آرزو کردیم و شکر،

رسیدیم یا نه، راستیتش رو من نمی‌دونم،

باس می خندیدم یا حقِ حق میزدَم زیر گریه...

صاحب خونه زیر لب جوری که نشنَم می‌گفت:

ماهی حناق گرفته رو نیگاه...

پاک گیج شده بودم.

د نالوطی، ما باس جلو آینه باشیم،

خودمونو هی وِرانداز کنیم؟

از چاه در اومدیم افتادیم تو چاله

از چاه در اومدیم افتادیم تو

چاه

نفهمیدم، نمیدونم

چی میگفتم، دیونمون

کردن این مردُمون.

راستی چیشد که دلبرو

نیست؟

لبخند زورکی رو لبمون

کاشتی نه؟

دِ آخه، دلبر که رفت، حالا

باس هی اشک بریزیم و نبینی!

اشک ماهی جماعت دیده نمیشه،

نه فکر کنی اگر آدمیزاد بودیم اشکمون دیدن

داشتاااا.

اون موقع هام که بارون میزد، ما چتر نداشتیم.

از قضا که گریمون هم می‌گرفت...



فروغ چشمانت

نور کر کننده ی آفتاب از پنجره های اتاق مهمان چشمانم می شود، نفس عمیقی می کشم و برای هزار و یکمین بار لعنت میفرستم به بانی این حال بد. حتی نمی دانم از کجا شروع شده، از آن یکشنبه که با خوشحالی از تعطیلی دانشگاه ها برای چند روز حرف می زدیم یا آن روزی که اولین کرونایی شهر دلهره به جانمان انداخت.

اما مسئله ی مهم زمان شروع یک واقعه نیست، حتی چگونگی ایجاد آن هم نیست.

یک روز یک نفر گفته بود هر اتفاقی برایت افتاد جلوی آینه برو و با دقت به چشمانت نگاه کن.

چشمانت اگر فروغ نداشتند بدان اوضاع خیلی بی ریخت است. آن موقع من نه معنی بی فروغی را فهمیدم و نه درکی از اوضاع بی ریخت داشتم.

تا امروز، روز نمی دانم چندم قرنطینه با قدم های نا مطمئنی خودم را به آینه رساندم و خیره شدم به چشمان خسته ای که جور بی خوابی های مرا می کشید. فروغ، فکر کنم منظورش از فروغ چیزی مانند شور باشد و شوق یا برق چشم یا هر چیزی شبیه به آن... بی فروغ شده ام؟ بله، مسئله ی مهم زمان شروع واقعه یا چگونگی شروع آن نیست، مسئله ی مهم احساسی است که بعد از آن اتفاق وارد شریان های خونی ات می شود.

مسئله مهم فروغی است که تو یکباره

به خود می آیی و میبینی دیگر در چشمانت نیست.

راستی تا به حال با دیوار حرف زده اید؟ در ابتدا خوشحالی از حرف زدن و سبک شدن اما نیمه های راه به خودت می آیی و می بینی دیوانه می تواند شاخ و دم نداشته باشد.

در هر صورت دیوانگی می تواند آخرین چیزی باشد که بخاطرش افسوس بخورم.

من هنوز جلوی آینه ام، پشت می کنم به جسم بی روح درون آینه و چشمان سردی که برایم دهن کجی می کنند، چیزی که باید می فهمیدم را فهمیدم... گوگل گوشی ام را باز می کنم و سرچ می کنم: چطور چشمان با فروغی داشته باشیم؟

پاک می کنم دوباره می نویسم: چه کنیم شور و شوق وارد چشمانمان بشود؟

می آید: چشم شما شور است فرایند اشک و تاثیرات گریه کسانی که شور چشم هستند چگونه.... داشت اشتباه می زد، از گوگل خارج می شوم و اینستاگرام را باز می کنم

سامسونگ موبایل لیست قیمت های روز را گذاشته و برگ های درخت انجیر خانه ی ما ریخت، نگار آرشیو و ویلای جدیدی که طراحی کرده را پست کرده، فاضل نظری پستی گذاشته و گفته نسبت عشق به من نسبت جان است به تن، تو بگو من به تو مشتاق ترم یا تو به من؟ فروغ چشم یادم آمد، چشمان او فروغ داشت حتما.

اینستاگرام را هم می بندم و می خواهم وارد برنامه ی دیگری بشوم اما با یادآوری حجم زیاد پیام هایی که باید

جواب داده شوند گوشی را کنار می گذارم و به حیاط می روم و در گوشه ای ترین کنج حیاط می نشینم و به صدای خوشبوی گنجشک ها گوش می دهم.



مهم نیست همه چیز آنقدر بد باشد که کنترل لرزش دستانت را از دست داده باشی یا آنقدر تلخ باشد که آخرین باری که بلند خندیدی را به یاد نیآوری مهم این است که شب ها هر چقدر هم طولانی، صبح می شوند، زخم ها هر چقدر هم شدید، خوب می شوند و در نهایت این خود تو هستی که تصمیم می گیری انسانی باشی بدون فروغ چشم و باری به هر جهت

یا کسی که به چشم موجودی خاص به خود نگاه می کند و ظرفیت تغییر دنیا را در خود می بیند.

اگر بخواهم رو راست باشم باید بگویم فروغ چشم شاید آنقدر هم مهم نیست یا حتی خوشحالی و حال خوب آنطور

که فکر می کنیم با اهمیت نیست فقط چند ثانیه چشمانت را ببند و صدای تپش قلبت را نفس بکش تو زنده ای، پس زندگی کن

چهار راه مراحل

می دانی کجاست؟

اهل شهر ما اگر باشی می دانی

[چهار راهِ مراحل، کنار جدول، زیرِ درخت بید]

روبه روی همان کوچه ای که از آن
متنفرم.

زمستان و تابستان هم برایش فرقی نمی کند.

یعنی گرما و سرما تاثیری ندارد.

راننده اش اینطور راحت تر است.

تاکسی را همیشه همینجا پارک می کند.

شاید جای دیگری نباشد.

اما من میگویم؛ خودش اهل تکرار است.

تکرار ها را دوست دارد.

مثل من که اهل تکرارم...

تکرار دیدن فیلم های تکراری

تکرار شیک شکلات و بستنی با همان طعم همیشگی

تکرار کافه های تکراری

«من اما سخت، اهل تکرارم»

تکرار پوشیدن لباس های تکراری زرشکی و متمایل به

زرشکی...

تکرار کوه ها،

کوه های تکراری و مسیر های تکراری تنگه ها و صعود

ها

تکرار رژلب های آلبالویی

تکرار سایه های نارنجی

تکرار خط چشم هایی که هیچ وقت یادنگرفتم بکشم.

من اما سخت اهل تکرارم.

اما نه حرف ها...

حرف نباید تکراری باشد.

نباید مدام حرفی را زد.

یکبار گفتم دوست دارم!

اهل تکرار گفتنش نیستم، اما، تکرار میکنم «دوست

داشتنت را»

جمله ها،

تکرار شدنشان اصلا قشنگ نیست.

[اما جای پارک باید تکراری باشد.]

جای پارک ماشین نارنجی باید همیشه تکراری باشد.

[دوست داشتن تو نیز هر روز تکرار می شود.]

خوب است و خوب می ماند.

تکرار دوست داشتن تو خوب است...

زیر سایه درختِ بید

همان چهار راهِ مراحل...

کلاس داری نوین

معلم بودن شاید از نظر بقیه و در ظاهر شغل ساده ای باشد ولی در باطن خود دارای چالش های بسیاری است. عمده ترین چالشی که یک معلم روزمره با آن برخورد می کند، اداره کلاس یا همان کلاس داری است. شیوه های کلاس داری از گذشته تا کنون تغییرات بسیاری کرده است. پژوهشگران و کاربران این فن نظرات مختلفی را درباره آن بیان کردند که سخن دوباره از آن ها تکرار مکررات و ملال انگیز است.

در این راستا گفتگویی با دکتر نسرين زاده حسن مدرس آموزش و پرورش و استاد دانشگاه فرهنگیان انجام شد. سخنان ایشان عمدتاً شامل تغییرات شیوه تدریس از گذشته تا حال، روش های کلاس داری نوین و تجربیات در رابطه با آموزش مجازی است که آن را در اختیار شما عزیزان قرار می دهم.

زاده حسن در رابطه با تغییرات شیوه کلاس داری بیان کردند که: در گذشته کلاس ها دارای حالت دیکتاتوری و اخلاق دیکتاتور مآبانه ای در رفتار معلم دیده می شد. و دانش آموزان باید صم بکم و با تمام توجه ولو ظاهری به سخنان معلم گوش می دادند و هر نوع تخطی و رفتار برخلاف میل معلم بشدت با برخورد خود معلم یا عوامل دیگر آموزشی مواجه می شد ولی به مرور زمان، نسل های بعد دارای تحصیلات بیشتر بودند و فرزندانشان را در رفاه و آسایش بیشتری پرورش داده بودند و نگاهشان این بود که باید در محیط آموزشی هم کاملاً محتاطانه با آنها برخورد شود و هر نوع عکس العمل تند معلم یا کادر آموزشی با برخورد شدید والدین مواجهه می شد. این بود که به مرور زمان یک حالت نرمی در رفتار معلم پدید آمد و حالت سکوت و سکونی که در کلاس بود، کمتر شد ضمن اینکه عوامل دیگری نیز دخیل بودند. در واقع در روش های تدریس به این نتیجه رسیدند که از روش سخنوری که معلم ها عمدتاً از آن استفاده می کردند و اینکه دانش آموز فقط منفعل باشد، فاصله بگیرند و روش فعال کردن دانش آموز در آموزش را پیگیرند.

اینکه دانش آموز سر کلاس فعال باشد به طور خود به خود باعث تغییر جو و فضای کلاس می شود. پس عوامل مختلفی مثلاً تغییرات در جامعه، روال آموزش و پرورش و سطح جامعه دست به دست یکدیگر دادند و باعث شدند فضای کلاس ها از حالت خشکی و دیکتاتوری قبل فاصله بگیرد و به سمت کلاس هایی هدایت شود که دانش آموزان در آن فعالتر هستند و راحتتر نظراتشان را بیان می کنند. چه بسا گاهی، رفتارهای دانش آموز که قبلاً اصلاً قابل تحمل نبود اکنون توسط معلم پذیرفته می شود. کم کم با ورود فناوری به آموزش و تلاش برای استفاده از روش های تولید محتوا الکترونیک در آموزش یک "پوست اندازی" در آموزش دیده شد و روال کار تغییر کرد. به طور کلی، معلم ها از افراد خشک و جدی با دانش آموزان به کسانی تبدیل شدند که سعی می کردند با مدارا و رثوفت و مهربانی بیشتر با بچه ها برخورد کنند ضمن اینکه کسانی که می خواهند همچنان روال قدیم را در کلاس داری دنبال کنند معمولاً در کلاس داری و کارشان موفق نیستند، شاید ظاهراً دانش آموزان این محیط کلاس را بپذیرند ولی مطمئن باشید آن آموزش مفیدی که مدنظر است اتفاق نمی افتد.

زاده حسن در ادامه به بیان تجربیات و نظرات خویش در رابطه با کلاس داری پرداختند: ایشان کاملاً موافق هستند که "درس معلم گر بُود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را". دانش آموزان و دانشجویان بسیاری هستند که مشتاق عدم تشکیل کلاس و گریز از آن هستند ولی اگر زمانی که شما تدریس می کنید، خودتان را یک فرد برتر در مقابل جمع تلقی نکنید بلکه سعی کنید در حد معقول و به نوعی که سلسله مراتب نیز حفظ شود رابطه صمیمانه ای با مخاطبان برقرار بکنید، مطمئن باشید آن کلاس، هم برای شما به عنوان یک مدرس می تواند لذت بخش تر باشد هم برای مخاطبان.

بنده به شخصه زمانی که تدریس می کنم، نگران این مسئله نیستم که اگر در کلاس تیق زدم و بچه ها خندیدند، اعتبارم زیر سوال می رود. اصلاً اینگونه نیست در کلاس و موقع تدریس باید راحت باشید ضمن اینکه مخاطب تو بداند نمی تواند هر لحظه ادا و اطواری در بیاورد، ببینید به قول حضرت علی یک جاذبه و دافعه باید کنار هم قرار بگیرد تا آموزش یک آموزش موثر باشد.



نزدیک به آموزش حضوری را از ما دریافت کند.

مطمئنا همه ما چالش هایی را این مدت پشت سر هم گذاشتیم و باید یک نوع "درک متقابل" بین کسانی که با این موضوع سر و کار دارند به وجود بیاید. مطمئنا مسائلی وجود دارد که نمی تواند حضور دانشجو و استاد را شبیه به یک تدریس حضوری کند، فضای حضوری دارای یک حس و حالی است، یک جمله ای است که می گوید: مستمع صاحب سخن را بر ذوق آورد، واقعا اینگونه است. زمانی که اشتیاق دانشجو برای گوش دادن به حرف های معلم و ارتباط چشمی و میزان درک و علاقه او به ادامه درس را می بینم با زمانی که او را اصلا نمی توانم ببینم و همه چیز را بنا بر حدسیات خود می گزارم فاصله زیادی وجود دارد. ضمن اینکه تلاش ما بر این بود که گاهی با دادن یک تکلیف یا پرسیدن یک سوال یا به چالش کشیدن یک مطلب، دانشجویی که در خانه از شنیدن یک صدا یا دیدن یک تصویر از روی گوشی در یک مدت زمان طولانی به شدت خسته شده است، یک مقدار در کار خودم تنوع ایجاد بکنم.

همه ما در حال تجربه کردن شرایطی بی مانند هستیم و تمامی روش های تدریس، کنترل کارهایمان و ... بر پایه آزمون و خطا است. بنده امیدوار هستم این شرایط سریعتر به پایان برسد و بتوانیم سال های آینده آموزش حضوری را دنبال کنیم ولی اگر متأسفانه این شرایط ادامه پیدا کرد، در این فاصله هم متعلمین به این شرایط عادت کرده اند و هم مدرسان با آزمون و خطا به روش های بهتر دست پیدا می کنند و آن را در آموزش پیاده می کنند.

پس شما دانشجویان و همکاران عزیز را به صبوری دعوت می کنم به این امید که با تلاشهایمان هر روز بهتر شویم. من اصطلاح جالبی دارم و آن را هر روز با خودم می گویم: "هر روز ورژن بهتری از خودتان بسازید".

بنده سعی کردم با نوعی جدیت که در انجام کار و ارائه مطلب دارم ضمن آن تلاش کنم جو کلاس خشک نباشد، گه گاه با شوخی، خنده ای، حتی سوالی، چالشی و هر چیزی که بتواند در روند آموزش یک نوع تنوعی ایجاد کند و آن را از یکنواختی خارج کند، در کارم لحاظ و استفاده کنم. خودم به شخصه کسی نیستم که بتوانم سر تا پا جدیت صفر باشم و اینگونه تدریس را پیش ببرم. بازخوردی هم که تا کنون در این سال های طولانی تدریس دریافت کرده ام واقعا اینگونه بوده است که حتی بعد ها زمانی که با دانش آموزان و دانشجویان برخورد داشتم مورد لطف آنها قرار گرفتم.

مورد بعدی که زاده حسن به آن اشاره کرد در رابطه با کلاس داری نوین است. به بیان ایشان اگر منظور از کلاس داری نوین استفاده از روش های جدید آموزش و تولید محتوا الکترونیک، استفاده از پاورپوینت و فیلم های آموزشی و خیلی از چیزهای دیگری که به کمک معلم ها و مدرس ها در تدریس آمده است، باشد باعث صرفه جویی در زمان و پرورش بهتر مطالب می شود. همچنین مطالب آموزشی بیشتر و متنوع تری را می توان در اختیار مخاطبان قرار داد. به هر حال شاید در درس های مختلف کارایی بیشتر داشته باشد و بتواند مطالب را ملموس تر و عینی تر بیان کند و در کل مطمئنا می تواند در بالا بردن کیفیت آموزش موثر باشد.

ولی اگر منظور وضعیت خاصی است که الان همگی به آن دچار هستیم یعنی بحث کلاس های مجازی و آنلاین، آن حدیث دیگری است و جا دارد جداگانه درباره آن صحبت کنیم.

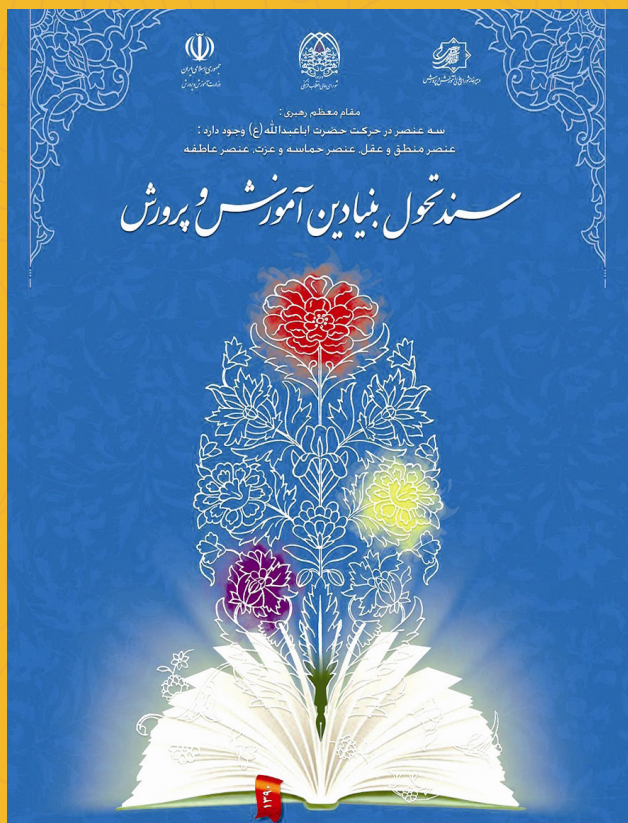
همه ی ما در این سالی که گذشت به نوعی با شرایط موجود دست و پنجه نرم کردیم، با زیرساخت های متأسفانه ضعیف کلاس ها برگزار شد و به طبع آن هر نوع کاری را که می خواستیم از طریق اینترنت منتقل کنیم، کارایی و کیفیتش به گونه ای تحت تاثیر قرار می گرفت. سامانه lms با تمام محاسن و ارتباطی که بین ما برقرار می کند، خوب است ولی اگر در واقع زیرساخت های اینترنت خوب بود و این همه قطع و وصلی حین تدریس وجود نداشت و دانشجو با خیال راحت صدا را دریافت می کرد و به دلیل مشکلات اینترنت از کلاس خارج نمی شد مطمئنا می توانست چیزی

گزینی بر سند تحول

سند تحول نقشه راه اصلاح و تحول آموزش و پرورش کشور تا افق ۱۴۰۴ است.

در حوزه تعلیم و تربیت، سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، نقشه راه تحول آموزش و پرورش برای تحقق چشم‌انداز ایران ۱۴۰۴ است. اما در این مورد که آیا تحول بنیادین در آموزش و پرورش فقط معطوف به این سند بوده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی همواره موضوع اصلاح و تحول و تغییر در آموزش و پرورش مطرح بوده به طوری که آموزش و پرورش باید متناسب با آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی باشد. از روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی همواره این نگاه‌ها در آموزش و پرورش مطرح بوده، به خصوص در دوران شهید رجایی و شهید باهنر این موضوع بیشتر مورد توجه بوده است. مثلاً تشکیل امور تربیتی در آموزش و پرورش با نگاهی تحولی و ایجاد گزینش و حوزه نیروی انسانی و تربیت معلم نشانه‌هایی از این موضوع است که از همان روزها و سال‌های اول انقلاب مد نظر بوده است. تا اینکه به سال‌های ۶۴ و ۶۵ که تحول بنیادین در آموزش و پرورش در دهه ۶۰ مطرح می‌شود، می‌رسیم. شورای عالی انقلاب فرهنگی تیمی را مأمور این کار کرد و سند تحولات بنیادین آموزش و پرورش نوشته شد. این سند پس از پایان جنگ، بخشی از آن در غالب نظام جدید متوسطه در سطح کشور تا سال ۱۳۸۲ به اجرا درآمد. در سال ۸۲ با تصویب هیئت وزیران، سازمان مدیریت و سازمان آموزش و پرورش موظف شدند نقشه اصلاح و تحول آموزش و پرورش را تهیه کنند که در ابتدا به صورت سند ملی آموزش و پرورش مطرح بوده و به مرور زمان به سند تحول بنیادین آموزش و پرورش تبدیل شد. این سند ادامه کارهای پس از انقلاب است با این تفاوت که از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۰ در بازه زمانی شش یا هفت ساله با مشارکت بیش از ۵۰۰ نفر از اندیشمندان حوزه و دانشگاه این سند آماده شده که مسیر تحول آموزش و پرورش از سال ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۴



را ترسیم کرده که در سه برنامه پنجم و ششم و هفتم باید این سند اجرا می‌شد. اسناد تحولی با توجه به این که با نگاه راهبردی و بلندمدت طراحی می‌شوند بنابراین دارای ویژگی‌های خاص خود هستند. مثلاً باید چشم‌انداز و راهبردهای کلان و اهداف کلان داشته باشند. سند تحول از دو بخش تشکیل شده. یک بخش به نام سند تحول است که در حقیقت دستورالعمل اجرایی است و وزارت آموزش و پرورش آن را دنبال می‌کند. خود سند تحول یک پشتوانه علمی دارد، به عنوان مبانی نظری سند تحول که این بخش کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در حقیقت مفاهیم تحولی و حرف‌های تحولی و نگاه‌های تحولی در مبانی نظری سند بوده است.

اهداف سند تحول بنیادین

۱. پرورش و تربیت استعدادها ی دینی و علمی
۲. تعمیق تربیت و آداب اسلامی، تقویت اعتقاد و التزام به ارزش‌های انقلاب اسلامی
۳. ترویج و تعمیق فرهنگ حیا، عفاف و حجاب متناسب با قابلیت‌ها و ظرفیت‌های نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی
۴. تقویت بنیان خانواده و کمک به افزایش سطح توانایی‌ها و مهارت‌های خانواده در ایفای نقش تربیتی متناسب با اقتضای جامعه اسلامی



گزیری بر سند تحول

۱۷. ارتقای کیفیت فرایند تعلیم و تربیت با تکیه بر استفاده هوشمندانه از فناوری های نوین
۱۸. تغییر و نوآوری در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی با رویکرد تعالی بخش، پویا و بالنده
۱۹. استقرار نظام ارزشیابی و تضمین کیفیت در تعلیم و تربیت رسمی عمومی
۲۰. تامین، تخصیص و تنوع بخشی به منابع مالی، مدیریت مصارف متناسب با نیازهای کمی و کیفی نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی
۲۱. بازنگری و بازمهندسی ساختارها و رویه ها و روش ها
۲۲. ارتقاء و بهبود مستمر کیفیت نظام کارشناسی، مدیریت و راهبرد آموزشی و تربیتی در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی
۲۳. توسعه ی ظرفیت پژوهش و نوآوری، نظریه پردازی و مستندسازی تجربیات تربیتی بومی

نقد سند

۱. کلی بودن راهکارها
۲. عدم کفایت راهبردها برای برخی از اهداف
۳. ابهام در عبارات به کار رفته در سند
۴. عدم توجه منطقی برای وجود برخی راهکارها و راهبردها
۵. تلفیق یافته ها با رویکرد مخلوطی
۶. عدم ترسیم وضعیت موجود به صورتی که پس از تعیین وضعیت مطلوب، میزان تحقق اهداف سند در فواصل زمانی قابل سنجش باشد
۷. ابهام در ترسیم وضعیت مطلوب در پاره ای موارد
۸. عدم توجه به بیست ساله بودن سند و تدوین اهداف عملیاتی آرمانی

۵. تامین و بسط عدالت در برخورداری از فرصت های تعلیم و تربیت با کیفیت مناسب با توجه به تفاوت ها و ویژگی های دختران و پسران و مناطق مختلف کشور
۶. تنوع بخشی به محیط های یادگیری در فرایند تعلیم و تربیت رسمی عمومی
۷. افزایش نقش مدرسه به عنوان یکی از کانون های پیشرفت محلی به ویژه در ابعاد فرهنگی - اجتماعی
۸. افزایش مشارکت نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی و مدرسه و معلمان و دانش آموزان در رشد و تعالی کشور در عرصه های دینی، فرهنگی و اجتماعی در سطح محلی و ملی به عنوان نهاد مولد سرمایه انسانی، فرهنگی، اجتماعی و معنوی
۹. جلب مشارکت ارکان سهیم و موثر و بخش عمومی و غیردولتی در تعلیم و تربیت رسمی عمومی
۱۰. ارتقاء منزلت اجتماعی و جایگاه حرفه ای منابع انسانی با تاکید بر نقش الگویی و جایگاه معلم
۱۱. بازمهندسی سیاست ها و بازتنظیم اصول حاکم بر برنامه ی درسی تربیت معلم با تاکید بر کارورزی و ...
۱۲. برقراری الگوی جبران خدمات
۱۳. افزایش نقش شوراهای آموزش و پرورش استان، مناطق و مدارس در تقویت فعالیت های تربیتی استان و منطقه و مدرسه در چارچوب سیاست ها و برنامه های ملی
۱۴. ایجاد و متناسب سازی فضاها و تربیتی با ویژگی ها و نیازهای دانش آموزان و اقتضائات فرهنگ اسلامی - ایرانی و شرائط اقلیمی، فرهنگی و جغرافیایی
۱۵. اصلاح محتوا، ارتقای جایگاه، افزایش کیفیت و کارآمدی علوم انسانی در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی مبتنی بر مبانی دینی در چارچوب نظام معیار اسلامی
۱۶. تنوع بخشی در ارائه خدمات آموزشی و فرصت های تربیتی متناسب با مصالح جامعه، نیازها و علایق دانش آموزان در راستای شکوفایی استعدادهای آن ها



داد میهن

شب آرام و خوبی بود
کودک آمد، سر به بالینم گذاشت
چشمهایش را گشود
جز هزاران کی کجا اما چرا
در جهان کوچک چشمش نداشت!
گفت: مادر آن که بود؟
مرد بود از جنس نور؟
از رهایی دوبالش در هوا
با من بگو!
از کدامین قصه آمد با غرور؟

اشک قدرت، اشک خشم
اشک ترس از بی پناهی
بر دو چشمم پا گشود
حسی از غیرت، غرور و جاودانی
در وجودم جا گشود
گفتمش مردی بُد از یاران آرش!

قوی، محکم، وجودش پاک و ساده
بی ریا!
همچون سیاوش
بُدی بی باک مردی
کز وجودش ترس بر اندام هر دشمن فتادی
به هر رزمی که او بودش
وطن تنها
خوش خوشان بردِ مارا سر بدادی
گفت مادر پس چه شد؟
آن کوه غیرت
آن غرور ملی بی تا؟
آن حماسی مردِ پا برجا؟
گفتمش که تیره بود آن شب
آن حماسی مرد جاویدان قدم میزد
ماه هم در آسمان بی نور
مهتابِ عدم میزد
ناگهان دست جهان

چون همیشه، رو به خوبان
رفت و چیدن کرد
بغداد لرزید از غمش
ترسید!!!
شیون کرد...
آسمان از رنج نابودیش
پر خون شد
ماه هم بر سر زنان
گریان و مجنون شد
تن به روی خاک افتاد
مرد اما در نفس های
رو به اتمامش
دادِ میهن، دادِ عشق
دادِ پیروزی به سر میداد.



صاحب بامداد

روزهادری هم می رفتند
ونگاهی نگران بود از آینده ی تلخ
چشم هایم دگر از این همه غم
قدرت دیدن امید نداشت
نور تاریکی این ایام را
که شده بختک خواب همگان
می سپاریم به خدا
می سپاریم به خدا کافش را
که همان کابوس است
می سپاریم به خدا دومی حرفش را
ر شده رنج و عذاب

می سپاریم به خدا واوش را
که همان ویروسی است
که گرفت صبر و توان همه ی عالم را
می سپاریم به خدا نونش را
که شده نومیدی
در دل شب های سیاه
می سپاریم به خدا
آخرین حرفش را
آرزوی های جوانان که با
آمدن عزرائیل
به دل خاک دوید

معرفی کتاب

امروز رادیو را روشن کردم و صدایش را تماشا کردم. غذایم را روی شعله گاز گذاشتم تا سرد شود، سرد که شد آن را گوش دادم. موسیقی پخش کردم و آن را خوردم. طعم تلخ خوش مزه ای داشت.

پرده اتاقم را کنار زدم و آفتاب را چشیدم. سه تار را به سقف آویزان کردم، جای خوبی بود. قاب ها و نقاشی هایم را زیر فرش گذاشتم که له نشوند.

شعر هایم را روی در و دیوار شهر نوشتم تا کسی نخواند.

گلدان های رنگی ام را روی میز اتاقم گذاشتم که یادم باشد به آنها آب ندهم، برای رشدشان بهتر است.

حوض آب هم که پر شد، شیر آب را همان طور باز نگه داشتم، تا آب هدر نرود.

روبه روی آینه ایستادم و هیچ ندیدم. همه جا تار بود.

شبیه تازه به دوران رسیده ها تمام ظرف ها را پختم، تا برای شام ظرفی نباشد و مهمان ها سیر شوند.

لعلت به نمک پرورده ها که نمک به زخم می زنند. هوا سرد و بارانی بود. من هم زیر باران رفتم تا گرم شوم.

مردم شهرتان، مرا نمی فهمند.

تمام واژه هایتان کر شده اند و نمی توانند حرف بزنند.

شما چشم ندارید که صدایم را بشنوید.

راستی اگر زلزله هم بیاید، از خانه بیرون نمیروم تا زنده بمانم.

چشمانم را می بندم تا همه چیز را ببینم.

امروز عادی ترین روز من بود.

خدا کند که هر روز همینطور عادی بگذرد و گرنه فاجعه به بار می آید.

کاش می دانستی فراق با من چه می کند...

پی نوشت: روزهای عادی من، اگر برای تو

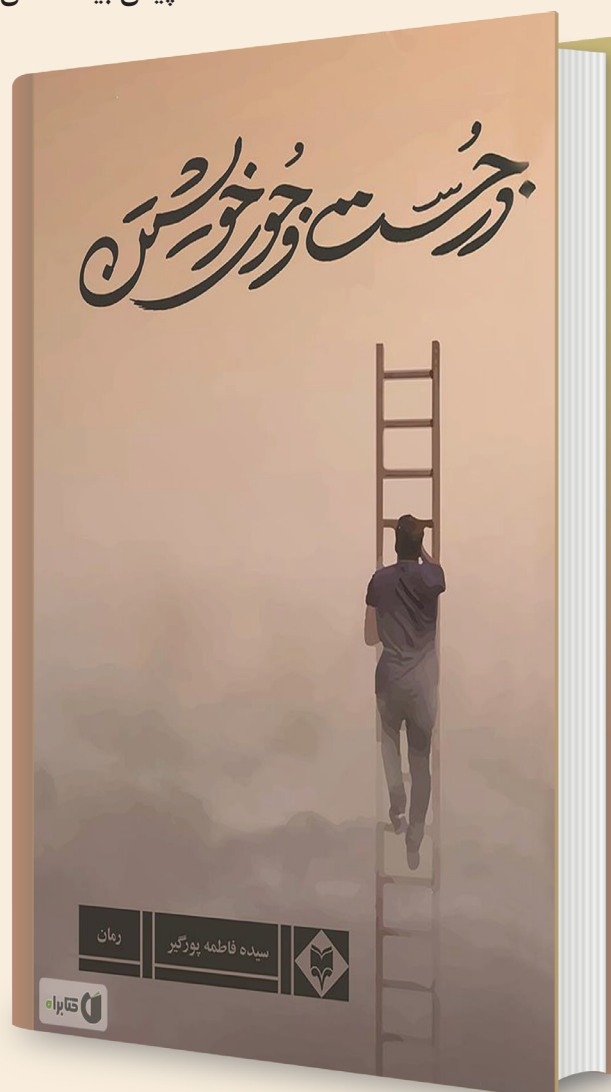
پیش بیاد نامش را فاجعه می گذاری، و روزهای

فاجعه بار من اگر برای تو پیش

بیاد تو دیگر زنده نمی مانی.

بخشی از کتاب

«در جست و جوی خویشتن»





لنز شما



پردیس همت



انیس روتخلی



زهرا خاکی

فراخوان همکاری

دانشجویان و علاقه مندان به همکاری با
نشریه دانشجویی دانشگو می توانند مطالب
و یادداشت های خود را به آیدی تلگرام
bdf_daneshgoo ارسال نمایند .

همچنین از میان دانشجویان کسانی که در
زمینه عکاسی فعالیت دارند می توانند
عکس های خود را به آیدی ذکر شده
ارسال کنند.

راه های ارتباطی ما

تلگرام bdf_daneshgoo

اینستاگرام basir.media